

نگاهی به دیدگاه حاکم بر برنامه نویسی "آذرخش"

رفقای عزیز مبادرت به نگارش "طرح برنامه ی کارگران انقلابی متحد ایران" نموده و آن را انتشار داده اند. من با نگاهی که بر اینگونه برنامه نویسی ها حاکم است برای متحد کردن مشکل دارم. بنابراین کوشش خواهم کرد نظرم را در این ارتباط به اختصار توضیح دهم.

دوران های تاریخی

مناسبات اقتصادی - اجتماعی بر بنیاد دگرگشت ها و فراگشت تاریخی وضعیت های خاص اجتماعی و سیاسی را سامان می بخشند، هر وضعیتی نیز ضرورت های عملی و تئوریک معینی را به پیشروان آن دوران تحمیل یا پیشنهاد می نماید. از این رو شناخت وضعیت های تاریخی (به معنای تجزیه و تحلیل آن) به نیازی مبدل می گردد تا الزامات هر دوره ی خاص را دریابیم. از این رو حتا راهکارها نیز موضوعی صرفن نظری نخواهد بود که پراتیکی معین است. اگر به تاریخ جریانات "خود کمونیست نامیده" طی ۵۰ سال گذشته توجهی دقیق تر مبذول داریم آنچه هرگز به عمل در نیامده، رویکرد کارگری است.

خب، اگر کمونیزم این جریانات ارتباط معینی به کارگران داشته است پس چرا پراتیک شان این امر را آشکار نمی سازد؟ به عبارت دیگر اختلافات و در عین حال کاستی ها را، بود یا نبود تئوری و مبانی نظری ارزیابی نمی کنم. بلکه "مباحث تئوریک و مبانی سیاسی" را نه بنیاد حرکت برای متشکل شدن که محصول فعالیت مشترک نیروهای انقلابی علیه نظم، در ارتباط با سازماندهی جنبش کارگری می دانم. به عبارت دیگر تشکل کوچکی که با هدف جمعی برای سازماندهی کارگران اقدام عملی می کند، در همین راستا بر مبنای ضرورت های عملی، به تنظیم بنیادهای تئوریک خویش نیز می پردازد.

حال برای روشن شدن موضوع نخست به تاریخچه ی نوشتن "مانیفست کمونیست" می پردازم؛ که زمانی "اتحاد مبارزان کمونیست" برای توجیه جایگاه اجتماعی و طبقاتی خویش به آن دست اندازی کرد. ببینیم آیا نخست یک تشکیلات کمونیستی قدرتمند ایجاد شده و "مانیفست کمونیست" نتیجه ی آن است یا برعکس!

تاریخچه ی اتحادیه کمونیست های آلمان

"اتحادیه کمونیست ها" در آلمان به سال ۱۸۴۷ توسط کارگران و روشنفکران چپ، از جمله مارکس و انگلس اعلام موجودیت می کند. تشکل مزبور از دل "اتحادیه ی دادگران" بیرون می آید. این اتحادیه را ۱۸۲۶ کارگر خیاط "ویلهلم وایتلینگ" تأسیس کرده بود. ایشان از نخستین سوسیالیست های آلمان بود. در سال ۱۸۴۶ وایتلینگ با مارکس و انگلس به خاطر رادیکالیزم شان درافتاد.

نکته ی مهم اینکه شمار "اتحادیه کمونیست ها" در سال ۱۸۴۷ حدود ۵۰۰ نفر بود که مرکزشان را به کلان شهر کلن منتقل کردند. در اوائل سال ۱۸۴۸ انجمن کارگری کلن تشکیل شد و در عرض دو ماه

اعضای آن به ۸۰۰۰ نفر رسید، یعنی یک سوم مردان بالغ شهر. خیلی جالب است که اعضای انجمن کارگری کلن برای اینکه جمعیت روستایی را با هدف "جمهوری کارگری - دهقانی" برانگیزاند، راهی روستاها می شوند. در همین اوان "انجمن کارگری" در اکثر شهرهای آلمان تشکیل می شود. این انجمن ها به کمونیست ها، امکان تشکیل یک حزب توده ای - انقلابی را پیشنهاد می کنند.

منظور از این توضیحات در باره ی تاریخ تشکل یابی اتحادیه و انجمن های کارگری و کمونیستی، مروری است بر یک وضعیت تاریخی - اجتماعی که بر بنیاد اوضاع اقتصادی اجتماعی سازمان داده شده است و تأثیری این چنین عمیق در به حرکت آوردن جامعه، به ویژه جامعه ی کارگری دارد. به سرعت، یک جنبش گسترده از کارگران و زحمتکشان در آن دوران در سراسر آلمان خود را سازمان می دهد.

واقعیت این است که این جنبش رادیکال فراگیر، محصول سال ها فعالیت اجتماعی - عملی بوده است و نه فعالیت نظری. چنانکه مارکس در ۱۸۴۲ و ۱۸۴۳ نشریه ی "راینیشه زایتونگ" را منتشر می کرد که هزاران خواننده داشت و سپس در سال ۱۸۴۸ مجدداً مبادرت به انتشار "نویه راینیشه زایتونگ" می کند، اما این بار با تأکید بر عمل انقلابی و رادیکال تر از دوره ی پیشین. در ژوئن سال ۱۸۴۸ نشریه با تیراژ ۶۰۰۰ آغاز به کار نمود و به سرعت تیراژ آن به ۲۰۰۰۰ رسید. اگر به فعالیت های گسترده ی اجتماعی در دورانی که در آلمان، انقلاب بورژایی در حال شکل گیری است توجه کنیم شاید بهتر درک کنیم که "برنامه" محصول کدام شرایط است و بر بنیاد کدام ضرورت های اجتماعی مورد توجه واقع می گردد.

مانیفست حزب کمونیست در بیست و یکم فوریه ۱۸۴۸ به زبان آلمانی انتشار می یابد. این تاریخ تقریباً مصادف است با تغییر مرکز "اتحادیه کمونیست ها" به شهر کلن و شکل گیری "انجمن کارگری" در این شهر. به عبارت دیگر برنامه، محصول فعالیت یک جریان سازمانیافته به نام "اتحادیه کمونیست ها" است که در سال ۱۸۴۷ تعداد اعضایش ۵۰۰ نفر است و نقش مهمی در سازماندهی جوش های اجتماعی دارد. به عبارت دیگر "مانیفست کمونیست" نقش سازمان دهنده ای در اتحادیه ندارد، بلکه نقش تعیین کننده و سمت و سو دهنده در فعالیت های عملی - اجتماعی این جریان ایفا می کند، چنانکه این جریان به سرعت به سازماندهی انجمن های کارگری هزاران نفره مبدل می گردد. حال از زاویه ی دیگری به موضوع نگاه کنیم.

برای ادامه ی بحث به جمله ی دیگری از کلوسمان توجه کنیم:

با تأسیس روزنامه، دفتر هیأت تحریریه به محل ملاقات روزنامه نویسان و نویسندگان خبره ی آن روزها تبدیل شد. در کنار مارکس و انگلس نویسندگان شاخصی مانند ویلهلم وولف، کئورگ ورت، فردیناند فرایلینگ رات بودند. یعنی جنبشی اجتماعی آن چنان قدرتمند سازماندهی شده است که همه را برای پیگیری مبارزه تا انقلاب اجتماعی گرد هم می آورد.

از سوی دیگر چنین وضعیتی محصول یک پروسه ی تاریخی از شکل گیری اندیشه ورزی در جامعه ی اروپا، همچنین آلمان می باشد. هگلیست های جوان در دوران کوتاه پیشین، سکندار نقد اوضاع و احوال

هستند. از این زاویه نیز وضعیتی که منجر به نگارش برنامه می گردد با جامعه ی ایران متفاوت است. زیرا به طور قطعی می توان ادعا کرد که در ایران تفکر نیز مثل تولید، بنیانی مونتازکارانه دارد و تئوری ها بر اساس ترجمه ها جلوه یافته است، نه بر بنیاد رشد مناسبات اقتصادی - اجتماعی!

بر بنیاد چنین درکی از شرایط مادی و تاریخی، و با توجه به عدم رشد یک جنبش اجتماعی ریشه دار، برای متشکل شدن بنیادی، به راهکارهای عملی با رویکردی کارگری نیاز داریم. عمل مشترک و اجتماعی محدودی انسان رادیکال به حداقلی بنیادی احتیاج دارد تا رفته رفته در جریان پراتیک، نیازهای نوین جمع خود و جامعه را بیشتر و دقیق تر بشناسیم. بدون فعالیت عملی، تئوری ها همیشه سرهمبندی ایده هائی انتزاعی است که به هیچوجه در خدمت راهکار پراتیکی نیست.

از این منظر پرسشی که از رفقا دارم، این است که چرا برنامه ای که سال ۱۳۸۱ خورشیدی تنظیم شده، در آن دوران که هنوز پتانسیل اجتماعی و جریانات چپ و کمونیستی وجود داشتند تأثیر نداشته است؟ و آیا صرفن با تغییراتی در آن امروز که همه چیز متلاشی شده می تواند نقش سازمانگر پیدا کند؟ از سوی دیگر این رفقا، واقعیت های محیط پیرامون را چگونه ارزیابی می کنند؟ محافل و گروهایی وجود دارند که حتا برنامه های شان مشابه است اما از هم جدا هستند! افزون بر اینکه از همدیگر انشعاب نیز کرده اند!

این نوشته ی کوتاه، نگاهی اجمالی به نگاه رفقای "آذرخش" است که امیدوارم ما را کمی به خود آورد.

کیومرث عزتی

۱۵ اکتبر ۲۰۱۸

۲۳ مهر ۱۳۹۷